

دختری که در زندان زاده شد

محمد بلوری - قسمت ۱۶

مسافرخانه‌چی روبه مهتاب کرد و گفت:

- متأسفم خانم جان، هرچند خاتم محترمی هستید اما دستور شهربانی است. مسافر باید شناسنامه داشته باشد وگرنه از پذیرش شما معذوریم.

مهتاب داشت با ناامیدی برمی‌گشت تا از پله‌ها پایین برود که زن میان‌سالی از پله‌های بالایی صدایش زد.

- خانم صبر کن. حالا بیرون در خیابان باران یک نفس می‌بارد و می‌بینم سرپایا خیس شده‌ای، بیا بالا تا اتاقی به شما بدم.

زن مسافرخانه‌چی بود از پله‌ها پایین آمد، چمدانی را که در دست مهتاب بود به‌دست گرفت و او را از پله‌ها بالا برد. وارد اتاق یک تخته‌ای شدند و زن پرسید:

- تو چمدونت، لباس داری که عوض کنی؟ سرپایا تو خیس شده؟

مهتاب گفت: نه مادر، فقط همین که تو تنم هست.

زن گفت: پس صبر کن تا لباس بپوشی.

رفت تا برایش لباس بیاورد وقتی با چند تکه لباس تنمه برگشت پرسید:

- می‌بینم تو این شهر غربی دخترم؟ خیلی هم خسته به‌نظر می‌رسی؟ از کجا آمده‌ای؟

مهتاب لباس زن مسافرخانه‌چی را که پوشید آمد کنارش بر لب تخت نشست. آه عمیقی کشید و گفت: داستان زندگیم بلند مادر، پانزده سال حبس کشیده‌ام اما بیگناه، همین امروز صبح بود که آزادم کردند. فردا باید پیش مدیر زندان زنان برگردم تا شناسنامه‌ام و برگه بی‌گناهی را تحویل بگیرم. مدیر زندان خیلی لطف کرده که بدون شناسنامه و هر مدرکی من را از زندان بیرون فرستاده.

زن باواهمه، چشم درآورد و غمخوارانه به چهره رنگ‌بریده مهتاب نگاه کرد، پرسید: -پانزده سال زندان؟ آخه چرا؟

مهتاب آهی کشید و گفت:

-قصه‌اش دراز مادر جان، با شوهرم که عاشق هم بودیم ازدواج کردیم، اما دو سه ماهی آستین بومدم که شوهرم کشته شد. یک روز صبح که از خواب بیدار شدم دیدم تو ی رختخوابش مرده. پزشکان قانونی تشخیص دادند که با یک نوع سم مخصوص آفات گیاهان باغچه‌مان کشته‌شده. نامادری بدجنس شوهرم مدعی شد که من مرتکب قتل شده‌ام. دستگیرم کردند که در دادگاه جنایی با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکومم کردند. در زندان بودم که دخترم متولد شد و وقتی دیدم محکوم به حبس ابد شده‌ام، با خودم گفتمم چرا بچهم را از تو ی زندان بزرگش کنم، تصمیم گرفتم بسیاریم به خانواده‌ای که فرزندی نداشتند. یکی از خبرنگاران روزنامه به کمکم آمد و سرگذشتم را در روزنامه چاپ کرد. بعد صدها خانواده تقاضا کردند که بچهم را به آنها بسپارم تا این‌که دو سه ماه بعد زن و شوهری که بچه‌دار نمی‌شدند به زندان آمدند و دخترکم را تحویل شان دادم.

زن که از شنیدن این سرگذشت غمخوارانه سر می‌جنباند گفت:

-بمیرم الهی برایت دخترم. اما چطور بعد از پانزده سال حبس، حالا فهمیدند که بی‌گناهی؟ مگر قاتل اصلی شوهرت پیدا شده؟

مهتاب آه عمیقی کشید و رویای غم‌انگیز و حسرت باری، رعشه‌ای به لب‌هایش انداخت. جواب داد:

- برادر خوانده حبله‌گرش به تحریک مادرش سم گیاهی را نیمه‌های شب در لیوان آبی که هر شب بالای سر شوهرم بود ریخت و همسر عزیزم گویا سحرگاه تشنه‌اش شده با خوردن آب کشته شده است.

زن مسافرخانه‌چی گفت: - آخه چرا؟! چه دشمنی با شوهرت داشت.

مهتاب آه کشان جواب داد:

- به‌خاطر تصاحب شرکت تجاری همسرم. مهندس مهرداد یعنی شوهر خدایامیرم یک شرکت بزرگ تجاری راه‌اندازی کرده بود و برادر خوانده با مادر حبله‌گر قصد داشتند این شرکت بزرگ را از دست شوهرم در بیاورند. چون مدعی بودند آنها هم سهمی در این دارایی همسرم دارند.

مهتاب که از یادآوری گذشته‌ها اشک در چشم‌هایش می‌جوشید ادامه داد: زمانی که مهندس زنده بود من هم در آن شرکت مشغول کار بودم. با مرگ شوهرم بالاخره این مادر و فرزند حبله‌گر توانستند این شرکت تجاری را غاصبانه به چنگ بیاورند در حالی‌که قانوناً به من می‌رسید. چون شوهر خدایامیرم تصمیم داشت به من انتقال بدهد.

زن با کنجکاری پرسید: - راستی چطور ثابت شد که تویی گناه‌هستی؟

مهتاب جواب داد: آن‌طور که برایم روشن شده برادر ناتنی شوهرم از چند سال پیش به سرطان مبتلا شده بود تا اینکه با درد و عذاب الهی به بستر مرگ افتاد و چند روز قبل از مردن عذاب وجدان گرفت. از یک محضر دار اسناد رسمی خواست به بالینش بیاید تا وصیت بکند. در این وصیت‌نامه اقرار کرد که آن شب، مقداری از سم نباتی را در لیوان آب مهندس مهرداد یعنی شوهرم ریخته و باعث مرگش شده تا به اتفاق مادر حبله‌گرش صاحب شرکت تجاری شوند. بعد این وصیت‌نامه را که محضر دار قانونی اش کرده بود به‌عنوان یک سند رسمی و غیرقابل انکار برای دادستان تهران فرستاد. تا اینکه یک روز به دستور دادستان، یکی از بازپرس‌های جنایی دادسرا بر بالین این مرد مرگ حاضر شد و به بازجویی از او پرداخت. براساس این اقرار، مادر حبله‌گرش هم اعتراف کرد که در کشتن شوهر خدایامیرم من با پسرش همدستی داشته‌ام است. این زن ظالم هم دستگیر شد و با اقرار به جرم روانه زندانش کردند. چند روز بعد هم پسر تنه‌کارش مرد تا اینکه دوباره من به دادگاه احضار شدم و پس از پانزده سال زندان بی‌گناهم شناختند.....

ادامه دارد

امیر حسین صفدری

کارشناس حوزه خانواده

مشکل اصلی این زوج نبود

شناخت کافی نسبت به

هم قبل از ازدواج است

این زوج باید قبل از ازدواج

حداقل چندماه از هم

شناخت پیدا می‌کردند و

تا بعد از ازدواج دچار

دوگانگی نشوند.

مشکل دیگر این زوج

ناآگاهی نسبت به سواد

عاطفی است به زبان

ساده‌تر نبود شناخت

نسبت به هم باعث شده

به مسائل عاطفی هم‌دیگر

توجه نداشته باشند و

همین مسأله کافی است تا

سو تفاهم به وجود بیاید.

همسر من با افکار منفی خیالبافی می‌کند وگرنه من هیچ کار خلافی نکردم.

میترا گفت: بیکار شوی و با سختی زندگی کنیم بهتر از آن است که هر روز از ترس خیانت به من تنم بلرزد و در ساعاتی که سر کار هستی هزار جور فکر و خیال کنم. اصلاً چرا باید در جایی کار کنی که تنها مرد در این لحظه بایک که عصبانی شده بود گفت: اصلاً فکر کن طبق قانون می‌خواهم چند تا زن دیگر هم بگیرم و اگر مشکلی با این قضیه‌داری از من جدا شو و بزار من راحت زندگی بکنم.

قاضی حرف‌های بایک را قطع کرد و گفت: این شیوه حرف زدن با همسر ت اشتباه است مشکل شما آنقدر شدید نیست که بخواهید طلاق بگیرید. ۲ ماه به واحد مشاوره بروید تا مشکلات حل شود و در غیر این صورت در خصوص پرونده‌تان تصمیم‌گیری می‌کنم.



یا شغلت را عوض کن یا طلاقم بده

بار باید برای امور فردا باهم هماهنگ شوند. مگر نمی‌توانند در همان محیط کار برنامه‌های روزهای بعد را مشخص کنند. آنها رابطه غیرمعمول دارم وگرنه من فقط با آنها رابطه کاری دارم.

میترا نگاه معناداری به بایک کرد و به قاضی گفت: جناب قاضی چه ضرورتی دارد که همکاران همسر وقت و بی‌وقت با او تماس بگیرند و پیامک بدهند. مگر زمانی که ساعت کاری تمام شده چند

کلمه با من حرف نزدی و خانواده ات تأکید داشتند که تو آدم محبوب و خجالتی‌ای هستی اما بعد از ازدواج نه از آن حجب و حیا خبری بود و نه از خجالتی بودن. جناب قاضی وقتی یکی از همکارانش تماس می‌گیرد آنقدر با آنها راحت صحبت می‌کند که حرف‌هایش آزارم می‌دهد. هر بار هم که اعتراض می‌کنم به شکاک بودن و سوءتفاهم متهم می‌شوم.

کلمه با من حرف نزدی و خانواده ات تأکید داشتند که تو آدم محبوب و خجالتی‌ای هستی اما بعد از ازدواج نه از آن حجب و حیا خبری بود و نه از خجالتی بودن. جناب قاضی وقتی یکی از همکارانش تماس می‌گیرد آنقدر با آنها راحت صحبت می‌کند که حرف‌هایش آزارم می‌دهد. هر بار هم که اعتراض می‌کنم به شکاک بودن و سوءتفاهم متهم می‌شوم.



برق‌گرفتنی افراد را محتمل می‌سازد، گفت: برای این کار اول به وسیله دست‌کش پلاستیکی برق آن را قطع و سپس نسبت به پاک‌سازی آن اقدام شود. در زمان جابه‌جایی لوازم خانگی بخصوص اجاق گاز باید احتیاط کرده و همه اتصالات مربوط به گاز اعم از شهری و کیپسول را توسط آب و صابون چک کرد تا از نشت

دسترس کودکان بپرهیزید. در زمان پاک کردن شیشه و پنجره‌های منزل نیز باید احتیاط کرده و از رفتن روی نرده‌ها و یا قریب‌های آن خودداری شود. نظری با تأکید بر این مطلب که شست‌وشوی لوازم برقی مانند لوستر، چراغ روشنایی و غیره قبل از قطع کامل برق بسیار خطرناک بوده و احتمال

نکات ایمنی برای خانه تکانی

آسیب‌های جدی به اعضای خانواده می‌شود که با رعایت نکات ایمنی می‌توان از این آسیب‌ها پیشگیری کرده و سال نو را بدون حادثه جشن گرفت.

وی با بیان اینکه در خانه‌تکانی و در زمان نظافت خانه باید از سطح اتکایی نردبان و چهارپایه با زمین کاملاً مطمئن بوده و از نوع استاندارد و نردبان دوطرفه استفاده شود، عنوان کرد: از شست‌وشوی پرده، کف آشپزخانه، حمام و غیره که آلوده به مواد روغنی می‌شود، توسط موادی مانند بنزین که سریع آتش می‌گیرد، خودداری کنید.

از قرار دادن مواد شوینده مانند وایتکس، جوهر نمک و غیره در روی زمین و در

گروه حوادث/ هرساله در آخرین روزهای سال بنا بر یک سنت دیرینه ایرانی‌ها شروع به خانه تکانی می‌کنند. اما از سوی دیگر اجرای همین سنت دیرینه هر ساله تعداد زیادی را نیز روانه بیمارستان‌ها و مراکز درمانی می‌کند.

از آنجا که خانم‌ها بیشتر در این روزهای خانه تکانی آسیب می‌بینند برای پیشگیری از این موضوع کیارش نظری، مسئول آتش‌نشانی خرم‌دره توصیه‌هایی دارد که با هم می‌خوانیم.

وی در این رابطه به ایسنا گفت: همه ساله در اسفند ماه ایرانیان برای استقبال از فصل بهار و برگزاری عید نوروز به خانه‌تکانی می‌پردازند، این سنت در مواردی باعث

یک روستا

زیر خاکستر آت‌نا

فوران آتشفشان آت‌نا در ایتالیا ساکنان روستای مجاور را به تکاپو برای جمع‌آوری خاکسترها انداخت. به‌گزارش دیلی میل، تصاویر منتشر شده از فوران دوباره این آتشفشان نشان می‌دهد که خاکسترهای سوخته همه مناطق روستایی در اطراف آتشفشان را فرا گرفته است. موسسه ژئوفیزیک ایتالیا نیز اعلام کرد که این آتشفشان بار دیگر فعالیت خود را آغاز کرده است و گدازه‌های آن تا ارتفاع ۳۰۰ متر پراکنده شده است. از این‌رو ساکنان منطقه هر روز مجبور به جمع‌آوری خاکسترها از پیاده روها، بالکن‌ها



حبس ابد

برای قاتل ۲ کودک

مرد تیه‌کار که ۳۰ سال قبل دو کودک را ربوده و پس از تعرض به قتل رسانده بود به حبس ابد محکوم شد. به گزارش کرایم، متهم «گنت راسموسون» اهل کالیفرنای آمریکا روز گذشته به جرم تجاوز و قتل دو پسر بچه به حبس ابد محکوم شد. «جورج گاسکان» دادستان لس آنجلس در این ارتباط گفت: این

مرد یک مجرم خطرناک است و دیگر کسی به خاطر آزادی این مرد نگران فرزندانش نخواهد بود. بنا بر اطلاعات پلیس کالیفرنیا متهم بر اساس شواهد به‌دست آمده از آزمایشات دی ان ای به جرم قتل دو پسر بچه در سال ۱۹۸۱ میلادی شناسایی و محکوم شده است. گزارش‌های پلیس نشان می‌دهد که

متهم هر دو قربانی خود را به شیوه‌ای یکسان هنگام دوچرخه سواری ربوده و پس از تعرض به قتل رسانده است هر دو پسر بچه ۷ و ۸ سال سن داشته‌اند و مأموران پلیس اجسادشان را در دره‌ای در نزدیکی تپه آگورا پیدا کرده و کارآگاهان پلیس از سال ۱۹۸۱ میلادی به دنبال این قاتل بودند.

حمله مشتری رستوران

به مردی بی‌خانمان



مشتری رستوران «کی اف سی» هنگامیکه یک مرد بی‌خانمان از او درخواست غذا کرد با چاقو به جان گدای بی‌نوا افتاد.

به‌گزارش کرایم، این مرد بی‌خانمان که گرسنه بود برای درخواست غذا خود را به یکی از مشتریان رستوران در فلوریدا آمریکا نزدیک کرد و از او خواست برایش غذا بگیرد اما هنگامیکه از مشتری جواب منفی شنید سنگی به سمت این مرد پرتاب کرد که باعث خشمگین شدن مشتری شد. گزارش‌های پلیس نشان می‌دهد که «پیرسون» ۲۷ ساله پس از این اتفاق با عصبانیت از جایش برخاست و با چاقو به جان گدای بی‌خانمان افتاد و او را بشدت زخمی کرد. در پی این درگیری مأموران پلیس وارد عمل شده و مشتری رستوران را با قرار وثیقه ۵۰ هزار دلاری دستگیر و گدای زخمی را به بیمارستان منتقل کردند. متهم پس از دستگیری مدعی شد که چون مرد بی‌خانمان به سمتش سنگ پرتاب کرده برای دفاع از خود به رویش چاقو کشیده است.

مار سمی

در اسباب بازی یک دختر



مادر استرالیایی با دیدن یک مار کنار اسباب بازی‌های دختر کوچکش از ترس شوکه شد.

به گزارش میر، حضور یک مار در اتاق خواب هر کودکی می‌تواند بدترین کابوس پدر و مادر باشد.

مادر استرالیایی در این ارتباط گفت: هنگام ورود به اتاق خواب دخترم یک مار قهوه‌ای رنگ را کنار کفش او در اتاق خوابش پیدا کردم گرچه در نخستین نگاه تصور کردم که این مار بند کفش دخترم است اما با حرکت حیوان وحشت زده شدم. دخترم بسیار خوش شانس بود که این مار نیشش نزده بود.

وی افزود: مار پس از حرکت خودش را از نزدیکی کفش به سمت اسباب بازی‌ها رساند اما من و همسرم موفق شدیم تا بایک طرف پلاستیکی بزرگ این مار را گرفته‌و از خانه بیرون بیندازیم.

«دارن» متخصص حیوانات بومی در این باره گفت: وقتی گردن یک مار به سمت بالا و جلو حرکت می‌کند می‌تواند مهاجم و خطرناک باشد. این خانواده بسیار خوش شانس بوده‌اند که بموقع متوجه این میهمان ناخوانده‌شده‌اند.